

حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبایی تبریزی از نگاه حضرت آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی*

دکتر قاسم کاکایی
استاد دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله، کوشیده‌ایم تا سیمای عرفانی حضرت آیت‌الله حاج سیدعلی قاضی طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) را براساس خاطرات و گفتارهای مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسن علی نجابت شیرازی (از شاگردان برجسته مرحوم آیت‌الله قاضی) تصویر کنیم. برای این کار، مواردی را که حضرت آیت‌الله نجابت از حضرت آیت‌الله قاضی یاد کرده‌اند از نوارهای درسی ایشان استخراج شده است. سپس نویسنده سعی کرده است تا از لابه‌لای این سخنان موارد زیر را از دیدگاه آیت‌الله نجابت توصیف و تبیین نماید:

۱. استادان و شاگردان آیت‌الله قاضی ۲. مقام و مرتبه‌ی عرفانی آیت‌الله قاضی ۳. چگونگی وصول آیت‌الله قاضی به مقام بلند عرفانی. ۴. شدت تبعیت حضرت آیت‌الله قاضی از شریعت در سلوک عرفانی ۵. ثبات و استقامت آیت‌الله قاضی در طریق توحید ۶. نحوه فتح باب توحید و وحدت به روی آقای قاضی ۷. شیوه تربیتی آقای قاضی در سلوک عرفانی ۸. چگونگی رحلت و عروج ملکوتی آیت‌الله قاضی.

در ضمن این نوشتار، خاطرات متعدد آیت‌الله نجابت (رضوان الله تعالی علیه) از نحوه آشنایی و تلمذ خویش در محضر آیت‌الله قاضی، میزان عشق حضرت آیت‌الله قاضی به خداوند، عبادات و ریاضات ایشان، اهمیت نماز در دیدگاه آقای قاضی و سجایا و کرامات آیت‌الله قاضی بیان شده است. در لابه‌لای سخن برای تایید مطلب، از آیات قرآنی و روایات حضرت ختمی مرتبت (ص)

و اهل بیت(ع) استفاده شده است و در مواردی، مطلب با اشعاری متناسب از حافظ و مولانا (که هر دو بسیار مورد علاقه‌ی حضرت آیت‌الله قاضی بوده‌اند) مزین گشته است.

۱. مقدمه

برگزاری چنین گردهمایی‌هایی دو هدف دنبال می‌کند یا حداقل دو اثر بر آن مترتب است: یکی تعظیم شعائر الاهی که «من یعظم شعائر الله فهو من تقوی القلوب» () و کدام یک از شعائر الاهی و آیات خدایی بیش از انسان کامل جای تعظیم دارد. دوم این که ذکر اولیای الاهی که یادآور خدا هستند مایه‌ی برکت و رحمت برای همه‌ی ماست که: «عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمه». در این جا سخن از یک ولی خدا و عارفی است که به تعبیر برخی از بزرگان، امثال او در تاریخ عرفان اسلامی از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند، اگر نگوییم که وی کاملاً بی‌نظیر و منحصر به فرد است. اهمیت و ارزش سخن آن‌گاه فزونی می‌گیرد که وصف این عارف بزرگ را از زبان عارفی دیگر بشنویم که وی را شاگردی کرده است چرا که: «قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری».

آری سخن از حضرت آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی است که حقیقتاً «شمس الحق تبریزی» است که این بار آتش نه به جان مولوی در قونیه بلکه به جان عارفی از دیار حافظ زده است هر چند که وی «لاشرقیه و لاغربیه» است.

ای شمس تبریزی که تو، از پرده‌ی شب فارغی

لا شرقی و لاغربی، اکنون سخن کوتاه شد

تویی ای شمس تبریزی نه زین مشرق نه زین مغرب

نه آن شمسی که هر باری کسوف آید، شود مختل

همان شمسی که از نور خدا منور بود و آتش به جان شیفتگان می‌زد و سپس با آب حیات آرامش می‌بخشید.

آتشینا آب حیوان از کجا آورده‌ای دانم این باری که الحق جان فزا آورده‌ای
مشرق و مغرب بدرّ همچو ابر از یکدگر چون چنین خورشید از نور خدا آورده‌ای

و نسیم آب حیات که منزلگه یار است را این بار از شیراز استشمام می‌کنیم:
هوای منزل یار آب زندگانی ماست صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم

آری سخن از سیمرغی است که آوایش طرب انگیز است و پرّش ورای شرق و غرب:
منطق الطیران خاقانی صداست منطق الطیر سلیمانی کجاست
تو چه دانی بانگ مرغان را همی چون ندیدستی سلیمان را دمی
پرّ آن مرغی که بانگش مطرب است از برون مشرق است و مغرب است

پس برای فهم آواز این سیمرغ باید یا خود سیمرغ بود، یا سلیمان و یا آن که سلیمان را شاگردی کرد. این است که در این مقاله سخن را کاملاً به دست کسی می‌سپاریم که از همه‌ی قیود و اضافات رسته، شرق و غرب عالم را در نور دیده، اهل حرم شده و فرزند معنوی آن بزرگ مرد تاریخ عرفان گشته است. خود حضرت آیت الله نجابت نقل می‌فرمودند که «همان اوایی که خدمت مرحوم آقای قاضی رسیدم ایشان از من سؤال کردند که "شما فرزند که هستید؟" بنده بی هیچ تأملی پاسخ دادم که "فرزند شما". مرحوم آیت الله قاضی بسیار مسرور شدند». آیت الله نجابت به گفته‌ی خودشان در نجف اشرف از هجده سالگی خدمت آیت الله قاضی مشرف شده بودند ولی خود را در حدی نمی‌دیدند که شاگردی آقای قاضی را کنند: «قبلاً خدمت ایشان رفته بودم ولی می‌ترسیدم بروم. سنم هجده سال بود. بعد که دیگر ترس نداشتم رفتم محضر ایشان» و این زمانی بود که حضرت آیت الله نجابت به اجتهاد رسیده بودند. شاید دلیل این امر همان چیزی بود که بین اهل علم معروف شده بود که آقای قاضی تنها کسانی را به شاگردی می‌پذیرد که در فقه و احکام شریعت مجتهد شده باشند. این جا بود که مرحوم آیت الله نجابت پس از همه‌ی آن قیل و قال‌های مدرسه به میکده آمده بود تا درس عشق بیاموزد، درسی که به گفته‌ی حافظ «در دفتر نباشد». آمده بود تا از میکده‌ی عشق سیراب شود و پیر این میکده کسی نبود جز آیت الحق سیدعلی قاضی طباطبایی. جالب آن که پدر همسر مرحوم آیت الله نجابت - "أب یزوجک" - بود که ایشان را به محضر آقای قاضی - "أب یعلمک" - رهنمون شد.

روح پدرم شاد که می‌گفت به استاد
فرزند مرا عشق بیاموز و دگر هیچ

۲. استادان و شاگردان آیت الله قاضی

حضرت آیت الله نجابت «ره» به همان دلیلی که در مقدمه گفته شد هیچ‌گاه دربند قیود، اضافات، زمین، زمان، تاریخ و جغرافیا نبودند. این است که نه هیچ‌گاه از استادان آیت الله قاضی به تفصیل سخن می‌گفتند و نه از شاگردان ایشان. از قول خود آقای قاضی نقل می‌فرمودند که: «کسی از من پرسید: "استاد شما در معارف چه کسی بوده است؟" گفتم: "پدرم، سیدحسین قاضی". گفت: "استاد پدرتان که بوده است؟" گفتم "مرحوم میرزای شیرازی". گفت: "استاد میرزای شیرازی چه کسی بوده است؟" گفتم: "خدا" آیا می‌خواهی برای من سلسله درست کنی؟!». کسی که از صورت رسته است دیگر در پی این امور جزئی نیست مگر آن که فایده‌ای بر آن مترتب باشد. مرحوم آیت الله نجابت نیز از شاگردان و مرادان آقای قاضی سخنی نمی‌گفتند مگر در ضمن حکایاتی که نافع باشد. از جمله‌ی این افراد می‌توان از: مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی، مرحوم آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب، مرحوم آیت الله حاج شیخ علی محمد بروجردی، مرحوم آیت الله سیدجمال گلپایگانی، مرحوم آیت الله بهجت و مرحوم آیت الله علامه سید محمدحسین طباطبایی نام برد. همه‌ی این بزرگان از کسانی بودند که مرحوم آیت الله نجابت با آن‌ها مراد شده‌اند. ایشان فرمودند: «شخصی نقل می‌کرد که ما با چند تن از افاضل دوستان از محضر مبارک استاد علامه طباطبایی استفاده می‌کردیم. در حاشیه‌ی یکی از جلسات درس، سخن از استاد ایشان مرحوم آقای

قاضی و اساتید و شاگردان ایشان به میان آمد. از آن جمله فرمودند که: " آن مرحوم اساتید بسیار دیده است" و چند نفر را نام بردند تا رسیدند به مرحوم حاج میرزا حسین قاضی پدر مرحوم آقای سیدعلی قاضی. فرمودند که: " آقای میرزا حسین قاضی تفسیر فاتحه و سوره‌ی انعام نوشته است و من این تفسیر را دیده‌ام [چون از یک خانواده بوده‌ایم] ولی اکنون نمی‌دانم چه کسی آن تفسیر را دارد و در دست کیست". و نیز فرمودند: " حاج حسین قاضی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود و چون برای خداحافظی نزد میرزا رفت تا به تبریز کوچ کند، مرحوم میرزا به او گفت: حالا که می‌روی شب و روزی یک ساعت به خود پرداز. بعد از چندی که مرحوم میرزا از برخی از اهالی تبریز حال حاج میرزا حسین قاضی را پرسید، در جواب گفتند: آقا! آن یک ساعت تبدیل به بیست و چهار ساعت شده است. یعنی وی همواره در مراقبت و حضور و عزلت است. اما عزلتی که:

هرگز وجود حاضر غائب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است»

درباره‌ی خود مرحوم علامه طباطبایی و افسوسی که ایشان از جدا افتادن از محضر آقای قاضی داشتند، مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «بنده [در قم] مشرف شدم خدمت صاحب المیزان در منزلشان، خدا رحمت کند ایشان را، خودش فرمود: "من غیر از مراقبه هیچ چیز بلد نیستم. من آن جاها [که آقای قاضی رفته بود] نرفتم. در خدمت آقای قاضی نیز فقط مراقبه داشتم. بعد از آقای قاضی که به ایران آمدم دیگر هیچ". غرضم این است که با وجود آن که تمام کمال نزد ایشان (علامه طباطبایی) مراقبه بود ولی رحمت خدا بر ایشان، خیلی منور بود یعنی مراقبه ایشان را تبدیل کرده بود به یک دسته گل. حالا هم که از این جا رفته است خیلی خوشتر از این جاست».

۳. مقام و مرتبه‌ی آقای قاضی

مرحوم آیت الله نجابت «ره» هرگاه که از آقای قاضی یاد می‌کردند هیبت و حرمت عجیبی در چشم ایشان ظاهر می‌شد، خطوط چهره‌ی ایشان به کلی تغییر می‌کرد و بیننده احساس می‌کرد که ایشان هم اکنون دارند آقای قاضی را می‌بینند و احترام می‌کنند. هیچ‌گاه کلمه‌ی «رضوان الله تعالی علیه» یا «رضوان خدا بر ایشان» پس از ذکر نام آقای قاضی از زبان مرحوم آیت الله نجابت نمی‌افتاد. می‌فرمودند که مرحوم آقای قاضی در همه‌ی علوم متضلع بودند، از ادبیات و صرف و نحو گرفته تا فقه و اصول و از تجوید و تفسیر گرفته تا کلام و حکمت. حتی گاهی از ایشان به «حکیم الهی متوغل فی التأله و البحث» یاد می‌کردند.

آقای قاضی حتی در شعر و شاعری نیز چیره دست بودند و به گفته‌ی حضرت آیت الله نجابت «زیاد شعر می‌گفتند. در شاعری نمره‌ی یک بودند. اما چنان نبود که آن‌ها را ضبط کنیم. حتی اخیراً موقعی که کسی محضر ایشان نبود و خودشان الهام می‌شدند با زغال روی دیوار می‌نوشتند. خدا رحمتشان کند اصلاً نمی‌گذاشتند برای حضار ملال پیدا شود. برای اهل بیت (ع) شعر می‌گفتند. برای حضرت ولی عصر سلام الله علیه هر سال شعر می‌گفتند. یکی از آن‌ها یادم هست:

بشری ذهاب همنا و الحزن

بمولد الحجه و ابن الحسن

برای موسی بن جعفر علیهما السلام هم شعر می گفتند که یادم رفته است»
 مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند که مرحوم آقای قاضی حتی در علوم غریبه هم چیره دست بودند. ولی هیچ کدام از این علوم برای ایشان موضوعیت نداشت همه طریقت داشتند. آن چه موضوعیت داشت علم توحید بود و خدا را به یکتایی شناختن، و همین علم بود که سایر علوم ایشان را تحت الشعاع قرار داده بود. اما توحید کی درست می شود و شرک کی از بین می رود؟ آن گاه که تو از میان برخیزی

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی و این از میان برخاستن یعنی «فنا»، و میسر نمی شود مگر با «عشق». مرحوم آیت الله نجابت از قول مرحوم آیت الله سیدجمال گلپایگانی نقل می فرمودند که: «آقای قاضی جانم را گذاشت روی خداپرستی. او دیگر فوق حساب است». یعنی جایگاه ایشان دیگر در مخیله‌ی ما نمی گنجد. مرحوم آیت الله نجابت در تفسیر این سخن می فرمودند: «غرض این است که انسان باید برای دوست حقیقی جان بدهد. والله باید بگویم که اولاً این جان چه ارزشی دارد که انسان در راه دوست بدهد؟ و ثانیاً، دوست این جان را که می ستاند می دانید چه نصیب می شود؟ به اتفاق قطعی روایات آن چیزی است که "لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر" (آن چیزی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است)».

مرحوم مجلسی در جلد ۸ بحار الانوار ص ۹۲ تحت باب «الجنة و نعیمها» در مورد بهشت و نعمت‌های آن روایت صحیحی را از پیامبر (ص) نقل می کند که: «ان الله یقول اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»، یعنی چنین نعمتی خاص صالحان در بهشت است. اما اگر کسی به حکم «موتوا قبل ان تموتوا» قبل از مرگ طبیعی خود، شهید عشق شده باشد، بهشتش هم اکنون برپاست و همین الآن چیزی را دریافت می کند که «لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» و مرحوم آیت الله قاضی از کسانی است که بهشت را همین جا دیده است آن هم نه بهشتی که «تجرى من تحتها الانهار» بلکه بهشتی که کنار خود خداست «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» و همه‌ی این‌ها با جان دادن در راه دوست فراهم می شود:

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید	در این عشق چو مردید همه روح پذیرید
بمیرید بمیرید وزین مرگ نترسید	کز این خاک برآید سماوات بگیریید
بمیرید بمیرید وزین نفس ببرید	که این نفس چو بند است و شما همچو اسیرید

و آقای قاضی از کسانی است که جان عاریت را در طبق اخلاص نهاده و تسلیم دوست کرده است.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم
 معنای وصال و وصول عارفانه نیز همین است نه خیالپردازی‌های شاعرانه. مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند: «اول مجلسی که بنده مفصل محضر آقای قاضی رسیدم، ایشان خیلی گرم گرفتند و آقای فرمودند و ما خوش بودیم. در اثر التفات زیاد ایشان، از نادانی بنده زبانمان باز شد،

گفتیم: " آقا! این وصلی که اهل معرفت دارند به خیال است یا به حقیقت؟ آیا واقعاً وصل است؟ واقعاً رفتن از این نشئه است؟" تا این سؤال را کردم ایشان با وجودی که خیلی با ما خوش بودند، اوقاتشان تلخ شد، چشم‌هایشان درشت شد، خدا رحمتشان کند، فرمودند: "دیگر از این حرف‌ها زنی! نوع اهل معرفت یا همه‌ی اهل معرفت صاحبان عقول کلی‌اند، خیال قیمتی ندارد که آدم عمرش را بگذارد روی خیال. ارزش خیال به اندازه‌ی خود خیال است. تا شخص یگانگی پروردگار عالم را به صرف روح، به صرف نفس، به صرف نور خدا، به صرف خود خدا و به صرف وجود حقیقی نشناسد، ارزشی ندارد. این است که اهل معرفت عمرشان را روی این امر می‌گذارند؛ روی فوق خیال یعنی خود خدا. سلوکشان که تمام می‌شود [در سیر می‌افتند]. سیرشان که تمام می‌شود برزخشان را رد می‌کنند و معادشان را همین‌جا می‌بینند." خدا رحمت کند ایشان را. قبل از وفاتش خودش فرمود که: " آرزویی در دلم نمانده مگر این که تجرد از صورت برایم بشود مقام". یعنی مرحوم آقای قاضی نه تنها تجرد از ماده نصیبشان شده و برای ایشان ملکه گشته بود بلکه به تجرد از صورت یعنی تجرد محض نیز نائل آمده بودند و در اواخر عمر، این تجرد برای ایشان مقام گشته بود. و این یعنی وصال، یعنی خدا را دیدن و کنار خدا نشستن.

رو مجرد شو مجرد را ببین دیدن هر چیز را شرط است این

این علمی است که فوق خیال است. موضوعیت دارد نه طریقت. علمی است که به قول حافظ در دفتر نباشد. توحید محض است. وحدت است. خدا را به یگانگی شناختن است.

۴. شیوه‌ی تربیتی مرحوم آقای قاضی

گفتیم که مرحوم آقای قاضی «فنا فی الله» و «بقای بالله» را تجربه کرده بودند و برای ایشان ملکه شده بود. طبعاً این تجربه به تدریج در جان شاگردان ایشان نیز جوانه می‌زد و رشد می‌کرد و اگر قابلیت بود به بار می‌نشست. به تعبیر مرحوم آیت الله نجابت: «در نجف معروف بود که آقایان طلاب هنگامی که صرف میر می‌خوانند می‌گویند ما خدا هستیم. کمی بالاتر که می‌رفتند می‌گفتند ما اشتباه کردیم، پیغمبر هستیم. کمی بالاتر که می‌رفتند می‌گفتند نایب خاص امام زمان هستیم. بعد که می‌آمدند بالاتر و می‌نشستند کنار آقای قاضی، می‌گفتند هر چه داشتیم هیچ است. این را بنده خودم دیدم [یعنی تجربه کردم، در کنار آقای قاضی] هر چه خوانده بودیم، از صرف خواندن و معالم خواندن گرفته تا بالاتر، هر چه برای خدا بوده مانده و هر چه نبوده هیچ. یعنی ابتداءً شخص خودش را صاحب سلطنت می‌دانست، در اثر مراقبت می‌فهمد که سلطان خداست جل جلاله، کمی که می‌آید بالاتر می‌فهمد که عجب، این نشئه زنده است ما خیال می‌کردیم مرده است، خودمان نادان بودیم می‌گفتیم همه‌ی این‌ها نادان هستند. خودمان ناهم بودیم می‌گفتیم همه‌ی این‌ها ناهم هستند. کمی که بیاییم بالاتر این را می‌فهمیم که زنده هستیم و زنده هستند و این را می‌فهمیم که خدا دارد همه‌ی این‌ها را اداره می‌کند. فرمایش حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) این‌جا بسیار واضح می‌شود که می‌فرمایند: " حقایق من دعاوی است". یعنی هر که معرفتش رسید به مرتبه‌ی علیا همه‌ی آن‌چه را از علم دارد، تماشش، نزدش جهل می‌شود».

و این یعنی هیچ بودن، هیچ نخواستن و هیچ ندانستن به جز خدا. و این فنا و این جهل را در محضر امثال آقای قاضی باید آموخت. فرا رفتن به سوی خدا فرو رفتن در نفس و شناخت خود است تا بفهمیم که خود هیچیم.

تا عقل و فضل بینی بی معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی در این جا توحید عبارت است از نفی زواید، نفی قیود و نفی تعینات که «التوحید اسقاط الإضافات» یعنی بفهمیم که هیچ چیز به ما منسوب نیست و همه به او منسوب است. بلکه بالاتر، بفهمیم که «همه اوست».

ندیم و ساقی و مطرب همه اوست خیال آب و گل در ره بهانه
کسی که به این مرحله گام گذاشت، پرده از جلو چشمش کنار می‌رود و سراب بودن عالم را می‌بیند. به تعبیر امام حسین (ع) در دعای عرفه: «من که حقیقتم دعاوی است، چگونه دعاویم دعاوی نباشد». در قیامت همه مخاطب این آیه‌اند که: «لقد كنت في غفلة عن هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد» پرده از جلو چشم و گوششان کنار می‌رود و واقعیت را می‌بینند که جز واحد قهار هیچ چیز وجود حقیقی ندارد که: «لمن الملك اليوم لله الواحد القهار» حال کسی که به حکم «موتوا قبل ان تموتوا»، قبل از مرگ طبیعی از این سرای فانی رسته باشد، قیامتش همین جا برپا می‌شود، پرده همین جا برایش کنار می‌رود و مانند علی (ع) می‌شود که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» (اگر پرده برآیم کنار رود چیزی به یقینم نمی‌افزاید). چرا که قبلاً به عین الیقین و حق الیقین رسیده است و یقین کرده است که «لمن الملك اليوم لله الواحد القهار» و حضرت آیت الله قاضی یکی از همین افراد است که صبح قیامت در همین عالم برای ایشان طلوع کرده است و «دنیا و مافیها» در نظرشان خراب گشته است:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده‌ی گلگون خراب کن
سراب و خیال که خراب شد، یقین پیدا می‌شود. آیت الله قاضی کوهی از یقین بود و این یقین در اثر مجالست شاگردان با ایشان، به آنان که قابلیت داشتند نیز سرایت می‌کرد. لیکن راهش فرو رفتن در نفس و شناخت و معرفت نفس است. این است که ایشان سیر انفسی را بر سیر آفاقی ترجیح می‌دادند. چنان که در مقایسه‌ی سعدی و حافظ چنین امری را لحاظ می‌کردند. حضرت آیت الله نجابت می‌فرمودند: «مرحوم آقای قاضی می‌فرمودند: "بزرگوار خواجه (حافظ) هر چه قدرت داشته خرج معرفت انفسی کرده است. اما آن بزرگوار (سعدی) نوعاً آفاقی است یعنی بیرون از افق نفس. توجهش به عظمت سماء، عظمت ابر، عظمت درخت و عظمت میوه است. سعدی می‌فرماید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
اما خواجه حافظ از حجاب چهره‌ی ادراک و از شعاع جان سخن می‌گوید:
حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
ببینید این دو شعر چقدر با هم فرق دارد»

۵. قاضی چگونه قاضی شد؟

آن چه موجب شد تا مرحوم آقای قاضی به این حد از معرفت و به این مرتبه از عرفان برسند سه چیز است: ۱- خالص کردن طلب و انحصار آن برای خداوند، ۲- تبعیت از حضرت ختمی مرتبت(ص) و ۳- استقامت در طریق.

۵-۱- خلوص طلب و انحصار آن در خداوند

مرحوم آقای قاضی از اول طلبگی غیر خدا هیچ نخواست و همواره سخن قرآن آویزه‌ی گوش ایشان بود که «لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو» «و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك و لا يضرک»، «قل الله ثم ذرهم». مشهور است که آقای قاضی یک دوره تفسیر می‌گفت به این آیه که رسیدند درس تفسیر ایشان تعطیل شد. ایشان از آن دست عرفایی نبودند که قلمشان بیش از قدمشان باشد.

حضورى گر همى خواهى از او غافل مشو حافظ

متى ما تلق من تهوى دع الدنيا و اهلها

۵-۲- تبعیت مطلق از حضرت ختمی مرتبت(ص)

در این که محبت خدا و طلب او همه‌ی وجود مرحوم آقای قاضی را پر کرده بود شکی نیست، اما راه رسیدن به خدا کدام است. طریقی که مرحوم آقای قاضی پیمودند طابق النعل بالنعل بر این آیه‌ی شریفه استوار بود که: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونى یحبکم الله». ایشان در سیر به سوی محبوب حقیقی خویش، اقتدا به حضرت ختمی مرتبت و تبعیت کامل از شریعت ایشان را نصب العین خود قرار داده بودند، به نحوی که حتی مخالفان ایشان نیز معترف بودند که در نجف اشرف هیچ کس را نمی‌یابند که به اندازه‌ی آقای قاضی پای‌بند شریعت و ملزم به رعایت کردن حتی مستحبات و مکروهات باشد. مراعات حدود شرعی آن چنان با جان ایشان عجین شده بود که به جسم ایشان نیز سرایت کرده بود. مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «رضوان خدا به مرحوم آقای قاضی، ایشان می‌فرمودند: من بیست سال تمام طوری کنترل چشم را از خدا مطالبه کرده بودم که دیگر چشم من ترس از خدا بر او غالب آمده بود. هر وقت زنی می‌خواست وارد شود خود چشم روی هم می‌آمد. خدا بیست سال چنین بر من منت گذاشت که چشم من بی‌اختیار بر روی هم می‌آمد. دیگر از حالت مشقت بیرون آمده بود، انس پیدا کرده بود. خودش قبل از آن که من اراده‌ی چشم روی هم گذاشتن را داشته باشم، روی هم می‌آمد». یعنی در اثر ممارست " دیگر تکلیف برای ایشان از حالت کلفت و سختی بیرون آمده بود و حالت انس و عشق را پیدا کرده بود.

غیرسوزی

گفتیم تکلیف در وجود شریف آقای قاضی به صورت انس و عشق در آمده بود و این عشق موجب نوعی حرقت در وجود ایشان شده بود. مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «اگر شخص

معرفت و شناخت پیدا کند قهراً متوجه خدا می‌شود... و می‌گوید: چرا برای چنین محبوبی جانم را ندهم چرا برای چنین منعمی این جان بی‌ارزش را ندهم، چرا برای چنین محبوبی این مایه‌ی پوشالی را در معرض فنا قرار ندهم؟ حرقت یعنی سوزش، سوزش چه چیز؟ یعنی گوشت را می‌سوزاند؟ ابدأ، گوشت را می‌برد؟ ابدأ، نه، غیر را در سینه‌اش می‌سوزاند. آنقدر حرارت دارد که جای غیر نمی‌گذارد. حتی جا برای خودش نیز نمی‌گذارد. یعنی به قدری به جوش آمده است که غیر می‌سوزد».

چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم
اما این حرقت از سینه‌ی مرحوم آقای قاضی به قلبشان و جسمشان هم سرایت کرده بود. مرحوم آیت الله نجابت ضمن بیان غیرسوزی و حرقت می‌فرمودند: «رضوان خدا به آقای قاضی، ایشان زمستان‌ها یخ می‌گذاشتند روی قلبشان، تابستان‌ها هم همین‌طور، بیست و چهار ساعت همیشه یخ بغل دستشان بود. یعنی یک حرارتی در نفس شریف ایشان بود که بی یخ زندگی نداشتند. پولدار هم نبودند که هندوانه بخورند. بر فرض هم پولدار بودند، تا چیزی به دستشان می‌آمد فوری پرواز می‌کرد و می‌رفت [فوراً می‌بخشیدند] مثل کبوتر بال درمی‌آورد و می‌رفت. ولی یخ کاملاً ارزان بود».

نماز و عبادت

این غیرسوزی و حرارت در نماز آقای قاضی به اوج می‌رسید. همان نمازی که از ریشه‌ی صلوه و تصلیه به معنای گرم شدن است. حضرت آیت الله نجابت در تلمیحی به آیه‌ی شریفه‌ی «تصلی ناراً حامیه» و در تعریف وضعیت آقای قاضی در حال نماز، می‌فرمودند: «این است آتش زدن و آتش گرفتن برای خدای اجل عالی، شعله‌ی عشق فراهم کردن برای خدا».

این غیرسوزی و خلاص شدن از هر چه غیر خداست از آثار نماز است. چنان که حضرت ختمی مرتبت(ص) هر گاه هنگام نماز می‌شد به بلال می‌فرمودند: «قم یا بلال فارحنا بالصلاه». حضرت آیت الله نجابت می‌فرمودند: «آقای قاضی اولادشان زیاد بودند. ثروت و درآمدی هم نداشتند. می‌فرمودند: گاهی اوقات پیش می‌آید که خیلی بی پول می‌شدم. طلبکارها هم مطالبه‌ی پولشان را می‌کردند. در منزل هم هیچ نداشتم ولی وقتی که می‌ایستادم به نماز، به برکت خود خدا مثل این که نه زن دارم، نه بچه، نه قرض دارم و نه دشمن دارم. مثل این که آن‌جا که حضرت ختمی مرتبت به بلال فرمودند "ارحنا یا بلال" برای من شده بود نصب العین، هر وقت فشاری از هر طرف می‌آمد که دیگر یواش یواش داشتم گداخته می‌شدم، نماز می‌خواندم».

اما هدف از نماز و عبادت رسیدن به عبودیت است که همان "معراج مؤمن" و "قربان کل تقی" است. بالاترین لذت همان لذت عبودیت است. حضرت آیت الله نجابت می‌فرمودند: «لذت عبودیت بدون سعی حاصل نمی‌شود. بدون طلب میسر نمی‌شود. بهشت رفتن بدون سعی ممکن است. یعنی انسان اگر خودش را بچسباند به اهل بیت پیغمبر(ص)، خلاف شرع هم نکند، می‌رود بهشت. اما درک اسرار پروردگار عالم که اعز از همه‌ی آن‌ها ذوق عبودیت است، یعنی این که انسان

بفهمد که بنده است، بفهمد که ساحت قدس ربوبی آقای اوست و معبود اوست، بدون سعی نمی‌شود». ایشان به عنوان مصداق کسی که درک این چنین لذتی را کرده است که بالاتر از بهشت است، مرحوم آقای قاضی را مثال می‌زدند: «رضوان خدا به آقای قاضی، می‌فرمودند: بعضی اوقات در نماز، خدای تبارک و تعالی لذت عبودیت را به قسمی به من می‌فهماند که نمازم طول می‌کشد، می‌شود یک ساعت (نماز ایشان نوعاً یک ساعت طول می‌کشید. نماز را با جمیع مستحبات انجام می‌دادند). پس از نماز- ابتداء، نه انتهاء- در خیالم می‌گذشت که خدایا آیا این لذت عبودیت در نشئه دوم و در آخرت هم با حفظ شأن عبودیت و ربوبیت نصیب من می‌شود. یعنی چنین طراوتی که انسان در عین عبودیت، با روح و ریحان باشد نه با تکلف و مشقت و زحمت. یعنی بهترین اوقات انسان وقتی است که یاد خدا باشد».

همین یاد خداست که غایت اصلی نماز و همه‌ی عبادات است. چنان که خداوند فرمود: «اقم الصلوه لذكری». آیت الله نجابت می‌فرمودند: «والله و بالله و تالله، در معارف، یاد خدا موضوعیت دارد، بقیه‌ی امور [طریقیّت دارند نه موضوعیت] اگر میسر شد که شد، و اگر هم نشد نشد. [عمده آن است که] یاد خدا از دماغ و سینه‌ی انسان کاسته نشود، باقی امور میسر شد، شد؛ نشد هم نشد. اگر من نتوانستم، نماز شبم را ایستاده می‌خوانم، اگر نتوانستم، می‌نشینم، اگر نشد، خوابیده می‌خوانم. [عمده آن است که] روی و فکرم را بکنم به طرف خدا. اگر نتوانستم ایستاده قرآن می‌خوانم. نتوانستم، نشسته، نتوانستم، لم می‌دهم. باز هم اگر نتوانستم، می‌خوابم. مرحوم آقای قاضی رضوان خدا بر او باد، بعضی وقت‌ها دراز می‌خوابید و قرآن می‌خواند.

چو خورشید جهان بنمایدت چهر
نماند نور ناهید و مه و مهر»

قله الكلام، قله الطعام، قله المنام

مرحوم آقای قاضی به این اصل اولیه‌ی سلوک - که مطابق روایات هم هست- پای بند بودند: «کم گویی، کم خوری و کم خوابی». مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «مرحوم آقای قاضی رضوان خدا بر ایشان، بعضی اوقات لقمه را تا نزدیک دهانش می‌برد و آن را برمی‌گردانید، ایشان مریض بود و پول هم نداشت. به زحمت یک جوجه‌ای برای او می‌گرفتند که یک مقداری از آن را بخورد. یک بشقاب پلو برای او آوردند با مقداری از همین مرغ، این بزرگوار لقمه‌ی اول و دوم را خورد و دیگر نخورد، نه از باب حلال و حرامی، یعنی ایشان کاملاً مراقب نفسش بود. چرب و شیرین به او نمی‌داد الا کم، نوعاً نان و دوغ میل می‌فرمود. این بزرگوار نمی‌خورد، مواظب بود و می‌فرمود: "خوف این دارم که چون این نفس به چرب و شیرین خیلی طمع دارد، اگر به او بدهم، خوابم را زیاد کند". خدا رحمتش کند. یک استخوان خالی بود [و بدنش از گوشت کاملاً تکیده بود]. شب‌ها گاهی سه لقمه می‌خورد آن هم نه سه لقمه‌ی ما. رضوان خدا بر او. غرضم این است که کسی که به عوارض سر آگاه می‌شود، می‌فهمد این خوردن مانع می‌شود، می‌فهمد این حرف زدن مانع می‌شود».

این حکایت که مرحوم آقای قاضی سال‌ها ریگ در دهان می‌گذاشتند تا کمتر حرف بزنند، بین همه‌ی اهل علم نجف مشهور بود. این مطلب از خود ایشان نیز نقل شده است. در مورد کم خوابی و بیداری شبِ مرحوم آقای قاضی نیز حکایت بسیار است. مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «مرحوم آقای قاضی رضوان الله تعالی علیه خواب را مبطل وضو نمی‌دانستند. خیلی کم می‌خوابید مگر ده دقیقه. بلند می‌شدند و نماز می‌خواندند و دوباره چرت کوتاهی و باز هم نماز. می‌فرمودند: "بیست سال تمام شب‌ها با طهارت بودم مگر آن که احتیاج به تجدید وضو بشود". نماز را با حضور قلب کامل می‌خواند. آقا سید احمد فهری می‌گفت که ایشان فرموده‌اند که: "من در شب که بیدار می‌شدم بیشتر محتاج خدا هستم و خداوند بیشتر به من عنایت دارد".»

قَوْتِ جان

بیشتر مردم «از فلینظر الانسان الی طعامه» فقط طعام جسمشان را می‌فهمند و حال آن که امثال مرحوم آقای قاضی به طعام روح و قوتِ جانشان نیز مواظبت کامل داشتند. غالب مردم لذت را در خور و خواب می‌بینند و قوت را نیز در این دو می‌یابند لیکن امثال آقای قاضی معتقدند که «آن‌گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی». و در این امر لذائذی می‌یابند که وصف ناکردنی است.

این دهان بستی دهانی باز شد	کو خورنده‌ی لقمه‌های راز شد
لب فروبند از طعام و از شراب	سوی خوان آسمانی کن شتاب
گر تو این انبان ز نان خالی کنی	پر ز گوهرهای اجلالی کنی
طفل جان از شیر شیطان باز کن	بعد از آتش با ملک انباز کن
چند خوردی چرب و شیرین از طعام	امتحان کن چند روزی در صیام
چند شب‌ها خواب را گشتی اسیر	یک شبی بیدار شو دولت بگیر

و آقای قاضی هم کم خوری را امتحان کرده بود و هم کم خوابی را و چنان دولتی از خدا گرفته بود که با فرشتگان هم‌نشین شده بود. حضرت آیت الله نجابت می‌فرمودند: «غذای آقای قاضی صبح نان و پنیر و چای بود؛ ظهر نان و دوغ و شب برنج تنها بدون چیز دیگر که ضعف آوری آن بیش از نان خالی است. ایشان دکان خبازی خیلی کم می‌رفتند. معذک برای نماز و دعا بسیار قوی، محکم و قرص و دائر بود. آقای قاضی منزلی در نجف داشتند و منزلی در کوفه، حجره‌ای در مسجد کوفه داشتند و حجره‌ای در مسجد سهله مقام امام زمان (ع). در بین این منازل خیلی زیاد پیاده راه می‌رفت. اعتنای بسیار زیادی به نماز داشتند، موقع نماز عطر می‌زدند. گاهی یک نماز در مسجد کوفه می‌خواندند و یک نماز در مسجد سهله. گاهی دو سه ساعت قرآن می‌خواندند و به سجده می‌رفتند.»

این قوت برای عبادت را آقای قاضی از کجا می‌آوردند؟ معلوم بود که بر سر «خوان آسمانی» نشسته و «خورنده‌ی لقمه‌های راز» شده‌اند. این لذتها و این قوت جان بود که چنان

قوتی به ایشان می‌داد. این غذای روح است که حتی خیالش نیز به آقای قاضی و امثال ایشان قوت می‌دهد و ایشان را مبتهج می‌سازد.

مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «رضوان خدا به آقای قاضی. آقای انصاری می‌فرمودند: "بعضی از خواب‌ها هست که بیست سال قبل دیده‌ام ولی آن خواب چنان در جانم اثر کرده است که هر وقت یاد آن خواب می‌افتم مبتهج می‌شوم". آقای قاضی هم از این قبیل خواب‌ها داشتند، فرمودند: "بعضی از لذائذ عبادت طوری است که تا یک هفته آدم را می‌گیرد او سر پا نگه می‌دارد"».

مردی از جنس نور

کم خوری و کم خوابی هر چند جسم امثال آقای قاضی را ضعیف و نحیف می‌کند اما آن لذائذ روحانی و معرفتی روح و جان ایشان را فربه، منور و معطر می‌سازد.

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

گوهر جان را نیابی فربهی

مشک را بر تن مزین بر جان بمال

مشک چبود نام پاک ذوالجلال

عبادات و لذائذ معنوی همه از جنس نورند که با روح تناسب دارند و غذای روح و یا به

تعبیر مولانا «قوتِ جان» اند.

من سر نخورم که سرگران است

پاچه نخورم که استخوان است

بریان نخورم که هم زیان است

من نور خورم که قوت جان است

بدین ترتیب امثال مرحوم آقای قاضی جزو «نورخواران» می‌شوند که جنس آن‌ها دیگر نه از جنس گوشت و پوست بلکه از جنس نور می‌شود یعنی فرشته صفت می‌شوند. مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «آقای هست به نام حسن مصطفوی که الآن زنده است و در تهران کتاب فروشی دارد. ایشان مشرف شده بود در نجف اشرف تا در محضر آقای قاضی حاضر شود (آقای قاضی را هم ندیده بود و نمی‌شناخت). در اثر برخورد با بعضی از طلاب جاهل، ایشان می‌ترسد برود محضر آقا. صحن شریف آقا امیرالمؤمنین یک در قبله دارد و یک در سلطانی. آقای مصطفوی می‌گفت: "من در بازار بزرگ نشسته بودم و هر که را از حرم برمی‌گشت و از در قبله خارج می‌شد می‌دیدم. همین طور که نشسته بودم با خودم فکر می‌کردم که چطور شد؟ من آمدم آقای قاضی را ببینم ولی می‌ترسم. در همین اثنا دیدم یک آقای سیدی از حرم مطهر آمد توی ایوان و لیکن دور تا دورش را نور احاطه کرده است. این آقا که راه می‌رود شعاع نورش به نظر من یک متر در یک متر از شش جهت بود. من شیفته‌ی او شدم. ولی دیدم از ایوان آمد بیرون رفت برای در سلطانی که فاصله‌اش با دری که من نشسته بودم به اندازه‌ی طول صحن است. دیدم ایشان رفت طرف در سلطانی و کنار قبر آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی اراکی - که خیلی محترم است - نشست. من نور را می‌دیدم ولی نمی‌شناختم ایشان را و رغبت زیادی هم پیدا شد که بروم خدمت ایشان. همین طور که نشسته بودم آن آقا سید به یک نفر چیزی گفت و آن فرد آمد پیش من، گفت: آن آقا سید

می‌گوید: ای کسی که اسمت حسن است، سریرهات حسن است، شکلت حسن است و شغلت حسن است، چرا می‌ترسی بیایی پهلوی ما؟ بیا پهلوی ما و نترس!"».

مرحوم آیت الله نجابت سپس ادامه دادند که: «غرضم از ذکر این حکایت این است که آن موقع ایامی بود که آقای قاضی خودشان به نور خودشان التفات نداشتند یعنی التفات نداشتند به آن افاضه‌ی پروردگار عالم که نورش را یک جوانی می‌بیند ولی خودش نمی‌بیند. یعنی [گاهی] نور خدا در خود آدمی که واجد آن نور است محجوب است تا بتواند سعیش را زیاد کند، تا بتواند پر و بالی را که خدا به او داده است، بیشتر از آن نتیجه بگیرد».

مداومت بر عزاداری حضرت سیدالشهدا(ع)

گفتیم که تبعیت از حضرت ختمی مرتبت(ص) که در تبعیت از قرآن و عترت طاهرین ایشان ظاهر می‌شود، راه گشای حضرت آیت الله قاضی به آن مراتب بلند عرفانی بود. اوج علاقمندی ایشان به عترت پیامبر(ص) و تبعیت از خاندان عصمت و طهارت(ع) در عزای امام حسین(ع) ظاهر می‌شد. مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند: «آقای قاضی در نجف اشرف نوعاً ظهرها به حرم مشرف می‌شدند. در این اواخر هر روز هم نبود. ولی در کربلا تشریفشان به حرم مرتب بود، صبح و عصر مشرف می‌شدند. در ایام زیارات کربلا، اهتمام داشتند که حتماً پیاده از نجف به کربلا بروند. اهتمام ایشان طوری بود که همسر ایشان از پول عرقچین دوزی و فروش آن، دو قران تهیه می‌کردند و به ایشان می‌گفتند: وقت زیارت شما دیوانه می‌شوید، این دو قران، این چهل فلس را بگیرید و بروید کربلا. البته پیاده می‌رفتند و پیاده برمی‌گشتند. این مقدار پول هم برای خوراک ایشان بود. چون در ایام زیارتی کربلا اگر به کربلا نمی‌رفتند پریشان می‌شدند، خانواده‌ی ایشان نمی‌گذاشتند که ایشان در نجف بمانند. رضوان خدا بر ایشان، در حرم کربلا از کثرت ادب مثل چوب خشک بودند». آیت الله نجابت «ره» در جای دیگر می‌فرمودند: «رحمت خدا بر آقای قاضی، جلسات داشتند اما نه به نحو این که اجتماع باشد و [مثلاً] همه‌ی اهل نجف بیایند. وفیات داشتند لکن نه به نحو اجتماع، فقط دوستان نزدیک، خودشان هم روضه می‌خواندند».

احترام سادات

علاقه‌ی به عترت پیامبر(ص) و احترام سادات در میان شاگردان آقای قاضی فوق العاده زیاد بود به نحوی که انسان از احترامی که مرحوم آیت الله نجابت به سادات می‌گذاشتند شگفت زده می‌شد و معلوم بود که این را در مکتب استاد خویش، آیت الله قاضی، آموخته بودند. حضرت آیت الله نجابت می‌فرمودند: «آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی خودش فرمود، فرمود: روزی پول حلال زیادی به من رسیده و در جیبم بود، با خانواده‌ام نشسته بودم. خوشحال بودم. همه چیز مرتب بود. غذای مرتب، پول مرتب، درس مرتب. یک دفعه دیدم دلم تنگ و بی تاب است. با پسر شروع به حرف زدن کردم دلم باز نشد، با دخترم حرف زدم دلم باز نشد، با زنم حرف زدم دلم باز نشد، پول‌هایم را شمردم دیدم نه! دلم باز نمی‌شود! به قدری این دل تنگی و بی‌تابی قلبم به من فشار

آورد که با خود گفتم از خانه بیرون بروم و به صحن آقا امیرالمؤمنین(ع) بروم چرا که هر کسی که قلبش یک خرده کم و زیاد شود، وقتی به صحن می‌آید و گردشی در آن جا می‌کند، قلبش مقداری باز می‌شود. آمدم در صحن آقا امیرالمؤمنین(ع) چرخ می‌خوردم قلبم باز نشد. حالا دیگر چهار ساعت از غروب گذشته بود. یعنی دیگر نزدیک بود در حرم را و در صحن را ببینند. آمدم پیرامون صحن گشتی زدم ولی می‌دیدم قدرت ندارم از صحن به حرم بروم. دو دور و سه دور زدم دیدم نه، دلم باز نمی‌شود. یک دفعه دیدم از طرف بازار بزرگ که پایین پای آقا امیرالمؤمنین(ع) و رو به کوفه است دری است که احساس کردم رو به آن در، تنگی و بی‌تابی قلبم بهتر می‌شود. چابک رفتم به طرف آن در. دیدم ته بازار، تازه یک نفر از کوفه وارد شده عصا زنان می‌آید. نگاه کردم، دیدم آقای قاضی است. مثل جوجه‌ای که می‌رود به طرف مادرش پریدم طرف آقای قاضی. دیگر نه کسالتی برایم مانده بود و نه اوقات تلخی. دستشان را بوسیدم، گفتم: آقا! این وقت شب به چه منظور از خانه تشریف آورده‌اید؟ گفت: "خداوند علی اعلیٰ حق سادات را بر ما واجب کرده است. علویه (همسر ایشان که از سادات علوی است) از من انگور خواست. من هم هیچ پول ندارم، از خدا انگور خواسته‌ام". تا ایشان فرمود که من از خدا انگور خواسته‌ام، من دست کردم در جیب همه‌ی پوها را دادم به ایشان " (خدا رحمت کند هر دوی آن‌ها را). شیخ علی محمد بروجردی فرمود که: " آن پول، شاید مثلاً بیست دینار بود ولی آقای قاضی مختصری از آن، یعنی مثلاً ربع دینار برداشت و گفت کافی است برو دست خدا. تا به من گفت برو دست خدا، من کاملاً راحت شدم و قلبم باز شد".»

رعایت حقوق

مرحوم آیت الله نجابت «ره» می‌فرمودند کسی که طالب خداست و می‌خواهد به حق تکوینی برسد حتماً حق تشریحی و حقوقی را که خدا واجب کرده است رعایت کند. محال است که کسی طالب حق باشد و در عین حال حق را زیر پا بگذارد. وصال خدا بدون تبعیت از حضرت ختمی مرتبت(ص) ممکن نیست و لازمه‌ی این تبعیت نیز رعایت حقوقی است که در شریعت ایشان واجب شده است. این امر را حضرت آیت الله نجابت از استادشان مرحوم آقای قاضی به یادگار داشتند. می‌فرمودند: «حسب فرموده‌ی آقای قاضی، رضوان خدا به آقای قاضی، بنده مشرف شدم خدمتشان، فرمودند: "هر حقی هر که گردن تو دارد باید ادا کنی". من یادم آمد که زمانی عده‌ی زیادی نزد من سیوطی می‌خواندند [حدود چهل و دو سال قبل از این نقل قول]. از جمله‌ی آن‌ها سیدی نوجوان بود که پدرش او را دست من سپرده بود ولی درس نمی‌خواند و درس درست بلد نبود. برای رضای خدا گاهی او را تنبیه مختصری می‌کردم. به آقای قاضی گفتم آقا ما چنین کرده‌ایم. فرمودند: باید خاطرش را راضی کنی، گفتم: آقا! شاگردم بود. پدرش او را دست من سپرده بود. یعنی اذن از ولی هم داشتم ولی اذن در زدن نداشتم. گفتند نمی‌شود حتماً باید راضی کنی، گفتم آقا! او اکنون این جا نیست که راضی کنم، گفتند: باید پیدایش کنی. گفتم: آدرسش را ندارم. گفتند: باید پیدا کنی. [خوشبختانه پیدا شد] و بعد آمد نزد من مکاسب خواند. آقای قاضی

می‌فرمودند: " هر که حقی گردنت دارد تا ادا نکنی باب روحانیت و باب قرب و باب معرفت باز شدنی نیست، چون هر سه مال حضرت احدیت است و حضرت احدیت این جور قرار داده که الهام از ناحیه‌ی موافقت با حق است".

۵-۳- استقامت در طلب

شاید عموم مردم - به جز اهل علم- نام آیت الحق آقای قاضی را با نام برنامه‌ی «حدیث سرو» شنیده باشند. این مجموعه برنامه که از صدا و سیما پخش شد اول بار به همت جمعی از ارادتمندان مرحوم آیت الله نجابت شیرازی «ره» در مورد آقای قاضی و شاگرد ایشان مرحوم علامه طباطبایی تهیه و پخش شد و بعدها با همین نام در باره‌ی شخصیت‌های دیگر حکمی و عرفانی ادامه یافت. نام این مجموعه مقتبس از شرحی بود که حضرت آیت الله نجابت بر این بیت حافظ نگاشته بودند که:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
این بحث با ثلاثه‌ی غساله می‌رود
بنده مطمئنم که مرحوم آیت الله نجابت در شرح این بیت به عنوان مصداق، حضرت آیت الله قاضی و مکتب تربیتی ایشان را در نظر داشتند. می‌فرمودند: «سرو در لسان حافظ و در لسان بعض آقایان دیگر، نوعاً نشانه و کنایه از استقامت است... ساقی آرزو دارم در راه خداپرستی مستقیم بمانم نه این که خدای ناکرده کج و معوج و خودپرست بشوم. اولاً آرزو دارم در راه خداپرستی مستقیم بمانم، ثانیاً در اثر استقامت و عنایت پروردگار به حالت اول باقی بمانم. به حالت غنچگی باقی بمانم، روحم از جمود و از جهل، مقداری بیرون بیاید، از حالت غنچگی تبدیل شود به گل بودن. سرو و گل مرتبه‌ی دوم سالک است که از آن بساط و از فشار جهل و فشار تقلید می‌آید بیرون. یک انبساطی در روحش پیدا میشود. یعنی قید و تقید و تقلید خیلی از او کم می‌شود. تقلید نه در احکام و نه در معارف. آرزوی استقامت دارم. آرزوی انشراح از حالت غنچگی به حالت گل بودن دارم. آرزو دارم روحم تحقیقاً آثار ربوبی را به نحو ایجاب جزئی بیابد. از حالت تقلیدی بیرون بیایم. به علاوه آرزو دارم در حالت گل بودن نیز بمانم بلکه شعله‌ی عشق مرا جذب بکند. از حالت گل تبدیل بشوم به لاله. لاله آن گل شقایق است که میان گندم‌ها نوعاً پیدا می‌شود و قرمز است (رنگ خون و شهادت) و دائماً هم پیدا نمی‌شود. در فصل خاصی پیدا می‌شود. آرزویم این است که علاوه بر استقامت و علاوه بر انشراح، از حالت گل بودن مجذوب منعم خودم بشوم. مجذوب ارباب خودم بشوم. یعنی علاوه بر انشراح، عاشقش بشوم. عاشق منعم حقیقی یا واسطه‌ی منعم که ساقی است».

این استقامت در طریق را قرآن بدان ناطق است:

«و آن لو استقاموا علی الطریقه لا سقیناهم ماءً غدفاً»

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا»

« ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون »
 و استقامت ورزان همان اولیای خدا هستند که «لا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».

مرحوم آیت الله نجابت در مورد استقامت در طلب می فرمودند: «حاج سید علی قاضی طباطبایی از اعجوبه های دهر بود، یکی از کلمات دل نشین مرحوم سید علی قاضی این است که: اگر انسان نصف عمر خود را در پیدا کردن کمال صرف کند جا دارد» معلوم است که نصف دیگر در خوابیدن، خوردن و کسب معاش و ... می گذرد و این اجتناب ناپذیر است. آقای قاضی، و به تبع ایشان، مرحوم آیت الله نجابت، طلبه را طالب خدا می دانستند و در این طلب، پایدار و مستقیم بودند. مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند: «رضوان خدا به آقای قاضی، می فرمود: در کنار هر کسی که احتمال می دادم چیزی بفهمم می نشستم. اگر می فهمیدم، که خدا نعمت داده بود و اگر نمی فهمیدم دیگر نمی رفتم».

مرحوم آیت الله قاضی حدیث سرو و پایداری و استقامت را طی شعری به صورت یک دستوالعمل برای سالک، به عربی، سروده اند. سه بیت از این شعر را مرحوم آیت الله نجابت از حافظه ی خویش چنین بیان می کردند:

منزل تلقین الحجج	منزل من کان فلج
و لا تکن کمثل من	ان فتح الباب خرج
والزم وکن کمثل من	ان فتح الباب ولج

سپس مرحوم آیت الله نجابت در شرح این سه بیت از قول آیت الله قاضی چنین می فرمودند: «منزل و فرودگاه کسی که می خواهد آیات الاهی را بفهمد و اسرار ربوبی را بیابد، باید مانند فرودگاه آدم فلج باشد. یعنی همان طور که اگر آدم فلج را در جایی بیندازند دیگر تکان نمی خورد، آقایانی هم که طلبکار معارف و اسرار ربوبی و اسرار محبت هستند، آنان که از خدا طلب دارند، آنان که طلبکار از حضرت ولی عصر (ع) هستند، یعنی طلبه ها نیز باید فرودگاهشان چنین باشد، باید از این هم و از فکر خویش تکان نخورند و در این طریق مردانه باشند».

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او می غیژ و او را می طلب

در شرح بیت دوم و سوم می فرمودند: « " و لا تکن کمثل من " تو مثل کسی نباش که هنگامی که در باز می شود فرار می کند. آقای قاضی می فرمودند: مثل گنجشک نباش که برای غذا می آید پشت یک در، تا در را باز می کنند که به او غذا بدهند، فرار می کند و یا اگر غذایی هم به او دادند، ربع دقیقه هم نمی تواند توقف کند. نه، تو چنین باش. مثل آقایانی باش که تا مختصر چیزی فهمیدند در بروند. مختصری فکر خداپرستی در سرت آمد، صبر کن، عجله نکن، طلب خود را با عزت نگه دارد " و الزم و کن کمثل من "، مثل آقایانی باش که اگر مختصر روزنه ای پروردگار عالم برای آنان باز فرمود، رها نمی کنند، لجابت و پایداری به خرج می دهند. نه این که بگذارند و بروند. تو نیز اگر دری برایت باز شد، بیشتر استقامت به خرج بده، بگو خدایا بیشترش کن. خدایا جهلم را بیشتر بر من ظاهر کن! خدایا تو فعال مطلق و علام مطلق از خزانه ی خودت مرا اداره

بفرما! یعنی انسان باید در طلب خویش قوی‌تر بشود. جهتش همین است که چون خودِ عبودیت جوهرش ربوبیت است، اگر انسان در عبودیت استقامت ورزید، یعنی اگر صبور شد، دیگر اگر بخواهند او را بکشند می‌گویند بکشید مرا، من از خداپرستی صرف نظر نمی‌کنم، اگر نانش ندادند یا آبش ندادند، بگویند من صرف نظر نمی‌کنم. اگر دنیا جمع بشوند بگویند بیا صرف نظر کن، می‌گویند نمی‌کنم».

و گویا مرحوم آقای قاضی از لسان حافظ علیه‌الرحمه سخن می‌گوید که:
از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور

در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

گردن نهاده‌ایم، الحکم لله

خون بایدت خورد در گاه و بی‌گاه

گر تیغ بارد در کوی آن ماه

حافظ چه نالی گر وصل خواهی

فتح باب

حکایت باز شدن در برای حضرت آقای سیدعلی قاضی دقیقاً تجلی همان چیزی بود که در اشعار یاد شده آمد. حضرت آیت‌الله نجابت می‌فرمودند: «رضوان خدا به آقای قاضی، رضوان خدا به آقای قاضی، سلام خدایه آقای قاضی فرمودند: چهل سال دم از وحدت پروردگار عالم زدم، چند مرتبه خواستند مرا بکشند، آقای سید ابوالحسن اصفهانی نگذاشت. خدا هم به من کمک کرد. چهل سال دم از وحدت می‌زدم نه یک خواب خوبی دیدم، نه یک مکاشفه‌ای داشتم، نه رفیق، نه هم‌درد نه مکاشفه. چهل سال هم بود که در را می‌کوبیدم ولی هیچ خبری نمی‌شد. ولی برکات خدا چنان مرا محکم قرار داده بود و خدای اجل چنان به من ثبات داده بود که هیچ تکان نخوردم.

چهل سال از این مسأله گذشت. سنم پنجاه و هشت سال بود. چهل سال بود که دم از خدا می‌زدم. در کربلا بودم. حرم ابوالفضل(ع) را دو ساعت بعد از غروب می‌بستند و حرم حضرت امام حسین(ع) را چهار ساعت بعد از غروب می‌بستند. لذا من نماز مغرب را در حرم حضرت ابوالفضل العباس می‌خواندم و نماز عشا را در حرم حضرت اباعبدالله(ع). هیچ از عالم معنا برایم ظهور نکرده بود. هر چه داشتم برکت خدا بود و ثبات. یک روز، قبل از غروب آفتاب، رفتم عتبه‌ی حضرت ابوالفضل(ع) را ببوسم. سیدی بود، ترک بود معروف بود به سید دیوانه. از ته سخن دوان دوان آمد گفت: سید علی! سیدعلی! (من می‌دانستم دیوانه است) گفت: "امروز مرجع اولیا در تمام دنیا حضرت ابوالفضل(ع) هستند". از بس من در خودم فرو رفته بودم متوجه نشدم که فرمایش این بنده‌ی خدا یعنی چه!

رفتم در حرم ابوالفضل(ع) اذن دخول خواندم. زیارت آقا را هم خواندم. نماز حضرت ابوالفضل(ع) را خواندم. حالا مغرب شده بود. می‌خواستم مشغول نماز مغرب بشوم. تا تکبیره الاحرام را گفتم دیدیم از طرف حضرت ابوالفضل(ع) وضع به تمام معنا عوض شد. وضع طوری شد که نه هرگز از مخیله‌ی من عبور کرده بود و نه حتی قدرت درک آن را داشتم. همان فرمایش روایت که "نه چشمی دیده نه گوشی شنیده و نه به قلبی خطور کرده" به سراغم آمد. [نتوانستم قرائت را

بخوانم] قرائتم را نگه داشتیم. این وضع قریب یک دقیقه و نیم تداوم داشت. پس از آن دیدم که شدت آن کم شد لذا مشغول به قرائتم شدم. مستحبات را کم کردم و نمازم را تمام کردم. از حرم بیرون آمدم، با خودم گفتم به جایی بروم که کسی مزاحمم نباشد. دیدم حرم امام حسین(ع) شلوغ است، نرفتم. مستقیم به خانه رفتم. به پشت بام رفتم. به پشت خوابیدم و دست و پایم را دراز کردم. یک مرتبه دیدم که باز هم همان حال به سراغم آمد و این دفعه دو دقیقه طول کشید. در همین هنگام همسرم چای درست کرده بود و با سینی چای بالای سرم آمد که اگر نیامده بود و خلوتم به هم نخورده بود، آن حال بیشتر طول می کشید ولی با آمدن او و به هم خوردن خلوتم، آن حال برطرف شد. چای خوردم. بلند شدم. تجدید وضو کردم و نماز عشا را خواندم. همسرم رفت شام بیاورد، تا رفت، دوباره آن حالت آمد و این بار پنج دقیقه طول کشید. من تا آن زمان، ذره‌ای از این چیزها را ندیده بودم، حالا که دیده بودم نه می توانستم در بدنم بمانم و نه می توانستم در بروم و نه می توانستم به همسرم حرف بزنم. نمی دانستم چکار کنم. غذا خیلی کم خوردم. همسرم گفت: [با این وضعیت] می میری. گفتم: بله، می میرم. خوابیدم. نصف شب همان حالت دوباره آمد و ربع ساعت طول کشید و [سرانجام] آن رندی که از خدا خواسته بودم رسید. از خدا خواسته بودم رند باشم...».

- فرصت شمر طریقه‌ی رندی که این نشان

چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

- زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است

عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

- زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه

رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

فقط خدا، فقط توحید

در عالم رندی هر نوع سخنی غیر از خدا و غیر از توحید لغو است، تضييع عمر است. لذا امثال آقای قاضی در هر مجلسی نمی توانستند بنشینند و با هر کسی نمی توانستند هم سخن شوند و هم نشین باشند. حواریان عیسی(ع) از وی سؤال کردند که «من نجالس» با چه کسی نشست و برخاست کنیم؟ پاسخ داد: «من یذکر کم الله رؤیته» کسی که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد. تعداد این افراد کم است. حال اگر در پی کسی باشیم که خدا را به وحدانیت شناخته باشد و به فنای کامل رسیده باشد، در جست و جوی کبریت احمر خواهیم بود.

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد

مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند: «در جلسه‌ای تنها خدمت آقای قاضی، رضوان خدا بر ایشان، مشرف شده بودم. بنده بودم و آقای قاضی. سخن از حضرت آیت الله حاج آقا محمدجواد انصاری همدانی شد. ایشان فرمودند: " که این بزرگوار خدا را به وحدانیت شناخته است " که چنین چیزی نصیب کمتر کسی می شود. بنده چون محضر آقای قاضی انس تام داشتم بدون غش و از روی

صرف دوستی عرض کردم که: آقا! آیا آقای انصاری خدمت شما مشرف شدند؟ آقای قاضی فرمودند: بنا بود بیایند. برخی آمدند و برای ایشان وقت گرفتند. گفتم عصر سه شنبه بیایند. صبح سه شنبه که شد دیدم و فهمیدم که این بزرگوار بدون فلان آقا جایی نمی‌رود». مرحوم آیت الله نجابت می‌فرمودند که «آن آقای که مرحوم آقای قاضی به او اشاره داشتند و همه جا همراه آقای انصاری بود، سی سال با آقای انصاری رفیق بود و بیست سال با آقای قاضی رفیق بود. چون سید هم بود هر دو احترامش می‌کردند» سپس مرحوم آیت الله نجابت چنین ادامه دادند: «آقای قاضی فرمودند: من دیدم آقای انصاری اگر بخواهد عصر سه‌شنبه بیاید با این شخص می‌آید و این شخص زیر بار توحید نرفته است و خودش را همه کاره می‌داند [نه خدا را]. مؤمن است، متقی است، اولاد پیامبر است ولی زیر بار توحید نرفته است [و به تعبیر حافظ رند نیست و در مجلس رندان نمی‌تواند بنشیند]. من تأملی کردم دیدم آقای انصاری نه قصه می‌خواهد، نه استغفرالله تحذیر می‌خواهد فقط می‌خواهد موضوع سخن راجع به معرفت خدا به وحدانیت باشد. یعنی غیر از توحید هیچ نمی‌خواهد. فقط فهم می‌خواهد و یا تذکر. دیدم با بودن آن سید که زیر بار توحید نرفته است نمی‌توان از معارف بلند سخن گفت و وقت این مرد محترم (آقای انصاری) ضایع خواهد شد. پس آمدن ایشان به این جا لغو خواهد بود. چرا که اگر سخن توحید باشد، ایشان استفاده می‌کنند و اگر سخن توحید نباشد استفاده نمی‌کند و وقتش هدر می‌رود لذا [در عالم معنی] گفتم: لازم نیست بیایی». مرحوم آیت الله نجابت فرمودند: «مدتی پس از وفات آقای قاضی، محضر آقای انصاری محظوظ بودیم. از ایشان - نه از روی سر سوزن غرض خاص و نه به خاطر سر سوزن نتیجه‌گیری خاص - سؤال کردم که: آیا شما محضر آقای قاضی مشرف شدید؟ ایشان آهی کشیدند و با نهایت تأثر فرمودند: "من در کوفه بودم. رفتند برایم از آقای قاضی وقت گرفتند قرار شد عصر سه‌شنبه ساعت سه و نیم بعد از ظهر خدمت ایشان مشرف بشوم. آن روز سه‌شنبه با فلان سید، ساعت دو بعد از ظهر از کوفه راه افتادیم به طرف نجف اشرف و از آن جا به جَدَیدَه رفتیم که منزل آقای قاضی آن جا بود. ساعت سه و نیم رسیدیم سرکوجهی آقای قاضی تا رسیدیم سر کوجه دیدم قلبم بلند می‌گوید: لازم نیست بیایی، لازم نیست بیایی. من هم دیدم قلبم دروغ نمی‌گوید از همان جا برگشتم و به منزل ایشان نرفتم"».

جان گرگان و سگان هر یک جداست
متحد جان‌های شیران خداست

۶- رحلت

درباره‌ی رحلت آقای قاضی حکایت فراوان است. از حالات خاص ایشان در آخرین روزهای حیات، از فراوان قرآن خواندن و حتی مثنوی خواندن ایشان و سایر حالات ایشان، می‌توانیم در یادداشت‌های فرزند ایشان نشان بگیریم. هر چند آقای قاضی سال‌ها بود که به حکم «موتوا قبل ان تموتوا» پرواز تا بر دوست را آموخته بودند و در راه دوست جان داده و شهید عشق شده بودند، ولی مانند جدشان امیرالمؤمنین (ع) مرگ طبیعی را نیز انتظار می‌کشیدند «و منههم من ينتظر»؛ همان امیرالمؤمنینی که فرمود: «والله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بشدی امه».

کو پیک صبح تا گله‌های شب فراق
با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم
 مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند: «خدا رحمت کند آقای قاضی را. یک حال خوبی برای
 ایشان پیدا شده بود چند دقیقه‌ای به خود که آمد، گفت: مردم چرا این قدر گریه می کنند. این‌ها
 نمی فهمند که من چقدر سعه پیدا کردم، چقدر من خوش شدم، دست و پایم باز شده است، دیگر
 عینک نمی خواهم، راست می گویم... هیچ التفات ندارند که چقدر من وضعم عوض شده است.»
 و درباره‌ی شب آخر حیات آقای قاضی، مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند: «موقع وفات
 ایشان بنده نبودم، شب، آخر شب، آقازاده رفته بود، اول شب حال ایشان خوب بود، سالم سالم
 بودند. دوستانشان همراه با سید قرشی که مؤلف تفسیر قاموس قرآن است و با ایشان خویشاوند بوده
 است آن جا بوده‌اند. آقا فرموده بودند: همه بلند شوید و بروید می خواهم بخوابم. همه را بیرون کرده
 بودند. یکی دو ساعت بیشتر نگذشته بود که صدای نَفَس نَفَس زدن شریف ایشان بلند شده بود.
 پسرشان آمده بود و گفته بود: آقا چه ناراحتی دارید؟ فرموده بودند: هیچ. گفته بود: پس چرا نَفَس
 شما تند تند می زند. فرموده بودند: «خوب! می خواهم جان بدهم.»

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن	رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن	دردی است غیرمردن کان را دوا نباشد
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن	در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
از برق این زمرد هین دفع ازدها کن	گر ازدهاست بر در، عشق است چون زمرد
تاریخ بوعلی گو، تنبیه بوالعلا کن	بس کن که بی خودم من ور تو هنر فزایی

پی نوشت‌ها:

*همه‌ی نقل قول‌هایی که در این مقاله از حضرت آیت الله نجابت رضوان الله تعالی علیه شده است،
 بی کم و کاست از نوارهای پراکنده‌ای پیاده شده است که از درس‌های مختلف ایشان در حوزه‌ی
 علمیّه شهید محمدحسین نجابت در شیراز نگهداری می شود. این‌ها گوشه‌ی کوچکی است از انبوه
 سخنان ایشان در باره‌ی آقای قاضی که استقصای کامل آن‌ها از قدرت نگارنده و از حوصله‌ی این
 مقاله خارج است.